**اصول، جلسه 112: شنبه 22/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که اگر حالت سابقه با یقین ثابت نشد، بلکه با یک اماره‌ای ثابت شده باشد، آیا استصحاب جاری هست، و وجه جریان استصحاب در این مورد چی است. خب چند وجه در اینجا ذکر شده بود من جمله از وجوهی که ذکر شده این است که ما بگوییم که اماره بر قطع، قطعی که در موضوع اخذ شده، قطع موضوعی، قائم مقام قطع موضوعی هم می‌شود.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند این‌که اماره قائم مقام قطع موضوعی می‌شود را به دو تقریب می‌شود بیان کرد. یک تقریب این است که اماره را وارد بدانیم بر موارد قطع موضوعی، مثلاً مثل استصحاب، به این بیان که استصحاب که درش قطع اخذ شده، اماره جایگزین این قطع می‌شود.

ایشان در واقع دو تا اشکال را مطرح می‌کنند، مفصل در مورد آن دو تا اشکال صحبت می‌کنم. من چکیدة اشکال ایشان را نقل می‌کنم، تفصیل اشکال را در خود کلام مرحوم آقای صدر ملاحظه بفرمایید.

محصّل بیان ایشان این هست که، اشکال اوّل ایشان این هست که، این‌که یقین. معذرت می‌خواهم. دو تا تقریب وجود دارد، یک تقریب این هست که یقین بما هو منجزٌ در دلیل استصحاب اخذ شده. تقریب اصلی استدلال این است. یقین بما هو منجز اخذ شده بنابراین از آنجایی که اماره منجز است، بنابراین یقین هم جایگزین یقین می‌شود. خب ایشان اینجا اشکال می‌کنند که یقین بما هو منجز اخذ شده باشد، ما دلیلی نداریم. ظاهر اخذ یقین این است که بما هو یقین هست، اما این‌که به معنای منجز باشد صحیح نیست، این را توضیح می‌دهم. همین اشکال اوّل.

اشکال دوم این‌که اگر یقین به معنای منجز باشد، این شکی که در مقابلش اخذ شده، آن هم یک موقعی شما می‌گویید مراد عدم العلم است خب این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که یقین و شک مقابل هم هستند، یقین به هر معنایی هست، شک هم عدم همان یقین هست. اگر نه بگویید که مراد از شک هم عدم المنجز هست، یقین به معنای منجز و شک به معنای عدم المنجز باشد. لازمة این مطلب این هست که تمام اصول عملیه وارد باشند بر استصحاب و با وجود اصل عملی استصحاب جاری نباشد، چون تمام اصول عملیه به هر حال منجز هستند. خب این این مطلب.

حالا اینجا یک نکته‌ای ابتدا در توضیح این دلیل عرض می‌کنم، این‌که اصل استدلال یقین را به معنای منجز و هو منجز گرفتند، این مطلب، مطلب صحیحی نیست، به دلیل این‌که یقین ممکن است به یک حکم ترخیصی تعلق بگیرد. یقین به حکم ترخیصی که نمی‌تواند منجز باشد، و در استصحاب یقین سابق ممکن است یقین به حکم ترخیصی باشد، کما این‌که در بعضی از مثال‌های خود استصحاب هم کنت علی یقین من طهارتک، امثال اینها، اینها طهارت به یک معنا حکم ترخیصی است. لأنّک کنت علی یقین من وضوئک، آن یقین به وضو با یک معنا حکم ترخیصی است. و نتیجه‌اش این هست که می‌توانید با همان حالت سابقه نماز بخوانید. بنابراین این منجز را به آن معنایی که معنا می‌شود کرد نباید. این، یقین را به چه معنا می‌خواهیم بگیریم نمی‌دانم. این یک نکته.

نکتة اصلی‌تر این است که، این تقریب، اصلاً تقریب، تقریب ضعیفی است. ما یقین را به معنای منجز بگیریم. دقیق‌تر این است که یقین بما أنّه طریق معتبرٌ بگیریم. اعم از این‌که طریق تام باشد یا طریق ناقصی باشد که شارع آن طریق ناقص را اعتبار بخشیده باشد. طریق ناقص معتبر، بما هو طریق باید تعبیر بکنیم. اگر به این تعبیر بکنیم، به نظر می‌رسد هم، هر دو اشکال آقای صدر مندفع می‌شود. اشکال دوم خب واضح است دیگر، بما هو منجز نگرفتیم که هر اصلی جایگزینش بشود. بما هو طریق گرفتیم، نتیجه‌اش این می‌شود که امارات بر استصحاب مقدم باشند. و خب این هم ملتزم می‌شود. همه ملتزم هستند که امارات بر استصحاب مقدم است.

اما دلیل اثباتی این‌که یقین بما هو طریق هست، ممکن است بگوییم از خود ادلة استصحاب استفاده می‌شود. ببینید در این صحیحة اوّل زراره است دیگر، الرجل ینام و هو علی وضوءٍ اتوجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضو. موضوعی که ابتدا اخذ کرده، الرجل ینام و هو علی وضوءٍ، بعد می‌گوید لأنک کنت علی یقین من وضوئک لأنه، و یا کان علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین ابداً بالشک. موضوعی که ابتدا اخذ کرده هو علی وضوءٍ هست. این هو علی وضوءٍ اعم این هست که بر واقع وضو قرار دارد. البته واقع وضوئی که طرف هیچگونه محرزی نسبت به آن نداشته باشد. یا نسبت به آن غفلت داشته باشد، یا نسبت به آن شک داشته باشد این را نمی‌گیرد. ولی تمام مواردی که نسبت به علی وضوءٍ بودن احرازی برای مکلف باشد. حالا علی وضوءٍ بودن به یقین احراز شده باشد، یا به یک امارة شرعیة معتبر احراز شده باشد، همة اینها مصداق علی وضوءٍ هست. با توجه به این لا ینقض الیقین ابداً بالشک مراد این هست که یقین بما هو کاشف و طریق الی الواقع. و از این حیث اخذ شده. و از این حیث اخذ شدهب اشد اماره جایگزین یقین است که بما هو کاشف عن الواقع می‌شود.

در روایت‌های دیگری هم شاید. حالا این روایت خیلی واضح است، روایت‌های دیگر هم شاید بتوانیم آن را هم مثال‌هایی که زده بگوییم که مراد از علی یقین من طهارت و امثال اینها، موضوع آنجا ذکر نکرده که یقین نسبت، در موضوع سؤال سائل یقین به طهارت را ذکر نکرده. ما ممکن است بگوییم که، این‌که یقین به طهارت سؤال سائل اخذ نشده، حداکثر چیزی هست، آن این است که طهارت سابقه احراز شده. اعم از این است که آن احراز به یقین باشد، یا احراز به امارة معتبره باشد. حالا آن روایت‌ها خیلی اینقدر ظهورش مثل این روایت واضح نیست، ممکن است حالا کسی از آن روایات هم این معنا را استفاده بکند. ولی این روایت ازش استفاده می‌شود که آن که یقین. ما البته این مطلب را قبول نکردیم، مطلبی که مرحوم آقای صدر فرموده بودند که یقین موضوعیت ندارد متیقن موضوعیت دارد. گفتیم آن درست نیست و این یقین موضوعیت دارد. ولی یقین بما هو طریق الی الواقع می‌تواند موضوعیت داشته باشد، نه یقین بما هو طریق که ما مطلق الطریق بواقع. به نظر می‌رسد این وجه قوی‌ترین وجه هست در این‌که امارات جایگزین یقین بشوند. خب این یک وجه. اما تقریب دومی که آقای صدر می‌فرماید آن این است که ما به‌طور کلی بگوییم که امارات جایگزین قطع می‌شوند به اعتبار این‌که امارات درش جعل الطریقیة هست و این‌که امارات درش جعل الطریقیه هست، جعل العلمیة هست، این جعل العلمیه باعث می‌شود که اماره حاکم باشد بر ادله‌ای که درش در موضوع اخذ شده من جمله در ادلة استصحاب. آقای صدر می‌فرماید که مرحوم نایینی اینجوری بیان فرمودند. ایشان می‌فرمایند که این وجه، این تقریب مبتنی بر سه مقدمه هست که سه مبنا باید تام باشد. این سه مبنا در جای خودش بحث شده که مرحوم نایینی هر ۳ مبنا را تام می‌داند، به خاطر همین به این وجه در این مقام ملتزم شده.

یک وجه این است که جعل الطریقیه و جعل العلمیة، حالا به نحو اعتبار، به نحو تنزیل، حالا به هر نحوی که هست این ثبوتاً معقول باشد، مقدمة اوّل. دو، اثباتاً محذوری نداشته باشد. ۳ آن که ما بگوییم این جعل الطریقیه و جعل العلمیة که می‌شود باعث بشود که ما اماره را بر قطع موضوعی هم حاکم بدانیم. در مواردی که در دلیل قطع طریقی نیست، موضوعی است، خب قطع اگر طریقی باشد اماره برای او جایگزین می‌شود، ما بگوییم که محذور اثباتی از این‌که در دلیل اماره، در دلیل که قطع در موضوعش اخذ شده اعم از قطع موضوعی یا قطع طریقی باشد. و هیچ محذور ثبوتی یا اثباتی وجود نداشته باشد. مثلاً مرحوم آخوند محذور اثباتی قائل هستند در اینجور موارد. نه، بگوییم هیچ نه محذور ثبوتی نه محذور اثباتی در این‌که دلیلی که درش قطع اخذ شده ناظر به قطع موضوعی و قطع طریقی باشد. مرحوم آقای صدر می‌فرماید که این سه مبنا را اگر ما بپذیریم، این مطلب را می‌توانیم بگوییم، به خاطر همین مرحوم نایینی این مطلب را در اینجا فرموده. ولی ایشان می‌فرمایند اینجا یک مقدمة چهارمی وجود دارد که این مقدمة چهارم در ما نحن فیه تام نیست. آن این است که مرحوم نایینی قبول دارد که اماره جایگزین قطع موضوعی صفتی نمی‌شود. جایگزین قطع موضوعی طریقی می‌شود. قطع موضوعی دو جور است، یا بما هو کاشفٌ در موضوع اخذ می‌شود، یا بما هو صفةٌ خاصة. و گاهی اوقات قطع بما هو کاشف در موضوع اخذ می‌شود، گاهی اوقات بما هو صفة، بما هو استقرارٌ فی النفس، این هم دو جور. یا بما هو مستحکمٌ و استحکام یعنی ارتباط متیقن با یقین، استحکام متیقن حول الیقین، از این جهت. و این‌که در روایت کلمة نقض به کار رفته، نقض می‌تواند شاهد باشد بر این‌که قطع بما هو یقین صفتی به اعتبار صفت دوم اخذ شده. البته ممکن است مجرد نکتة لفظی منشاء به کار بردن واژة یقین باشد، ولی ممکن هم هست که مجرد ؟؟؟ ۱۴:۴۷ نباشد قطع بما هو صفةٌ، در دلیل استصحاب اخذ شده باشد. روی همین جهت ایشان می‌گویند مرحوم نایینی بین کلمة قطع و یقین و علم فرق می‌گذارند. می‌گویند علم بما هو کاشف اخذ شده، وقتی علم به کار می‌بریم بما هو کاشفٌ، و کاشفٌ گفته می‌شود، قطع بما استقرارٌ فی النفس اخذ می‌شود و یقین بما هو مستحکم و امثال اینها. به خاطر همین به خداوند سبحان متیقن گفته نمی‌شود به دلیل همین‌که حالت استقرار در آن حالت صفت خاصه‌ای که درش ملاحظه می‌شود در مورد یقین، در مورد خداوند سبحان تصویر ندارد و کأنّ یک نوع معروض اوصاف واقع شدن در کلمة یقین وجود دارد. بنابراین با توجه به این‌که کلمة نقض در این روایت به کار رفته، بنابراین ما نمی‌توانیم استصحاب را کاشف بر. احتمال این‌که بما هو صفةٌ هم اخذ شده باشد، کافی هست برای این‌که این مطلب تمام نباشد و این تقریب تمام نباشد.

اینجا یک نکاتی وجود دارد. اوّلاً حالا این‌که اصلاً علتی که. اوّلا آیا تمام روایاتی که در استصحاب هست، کلمة نقض و ما یشبه النقض دارد یا ندارد، این را بگوییم که روایاتی که درش کلمة نقض و ما یشبه النقض به کار نرفته تمسک می‌کنیم. حالا این یک بحث این است که اصلاً آیا همة روایات مضمونش نقض یا ما یشبه النقض هست یا نیست. این یک مرحله که باید ببینیم حتماً باید. چون فوقش این است که در مواردی که نقض صدق نمی‌کند، روایاتی که کلمة نقض دارد، دال نیست. نه این‌که دال بر عدم هست. بنابراین در سایر موارد با روایت‌های دیگری که کلمة نقض درش نیست ممکن است ما. لا یدفع الیقین بالشک. دیگر لا یطفئ را بگوییم دیگر توش آن استحکام و اینها نخوابیده. کلمة دفع دارد که دفع درش نقض نیست و مثلاً مفادش با نقض فرق دارد. حالا باید آن روایت‌ها یکی یکی بررسی کرد که ببینیم واقعاً این کلمة، هیچکدام، کدامش درش نقض هست. حالا آن روایت‌ها از جهت سندی معتبر هست، معتبر نیست، دیگر وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم. ببینم آیا همة روایت‌هایی که از جهت سندی معتبر می‌دانیم، آیا مشتمل بر کلمة‌ نقض هست یا نیست. این یک مقدمه.

مقدمة دوم این‌که به کار بردن واژة نقض باید بگوییم که به اعتبار استحکامی هست که در یقین هست. آیا این مطلب درست است یا نه؟ روی این جهت. ما قبلاً گفتیم اصلاً به این جهت نیست و بحثش قبلاً گذشت که از این جهت کلمة نقض کاشف از این نیست که مثلاً در موارد شک در مقتضی استصحاب جاری نمی‌شود و بیانات بحث‌هایی که سابق در مورد نقض کردیم این را هم باید اینجا دوباره مد نظر داشته باشیم. خب حالا این هم دو نکته.

نکتة سوم این‌که حالا ما گفتیم نقض به معنای استحکام هست. ولی آیا استحکام منافات با طریقیت دارد؟ ممکن است ما بگوییم استحکام به اعتبار شدت طریقیت است. به اعتبار شدت طریقیت هست که این استحکام آمده. یعنی چون در واقع متیقن به وسیلة یقین اثبات می‌شود شدیداً. این همین کلمة نقض به کار برده می‌شود. نقض به اعتبار طریقیت قویه‌ای هست که در یقین وجود دارد و به همین اعتبار حالا ما یقین را تعبیر می‌کنیم. حالا مگر این‌که شما بگویید که در جایی که طریقیت قویه هست اماره جایگزین نمی‌شود. باید مطلق الطریقیة در موضوع استصحاب اخذ شده باشد. اینجا طریقیت قویه هست و این طریقیت قویه اختصاص دارد به یقین. امارة معتبره طریقیت دارند ولی طریقیت قویه ندارند. به هر حال تعبیری که مرحوم آقای صدر هست به این شکل هست. اگر کسی بگوید که در موارد، استحکام به اعتبار این هست که به هر حال جایی که یقین هست ما احکام متیقن را بار می‌کنیم و دیگر در اجرای احکام متیقن تردیدی در بین نیست و همین مقدار کافی هست برای این‌که کلمة نقض را به کار ببریم. استحکامی که می‌خواهیم بگوییم، استحکام در رساندن مکلّف از ذهن به خارج. همین مقدار استحکام کافی هست. همان استحکامی که در موارد امارة معتبرة شرعیه هم وجود دارد. بنابراین ممکن است با این عبارت بگوییم که به کار بردن کلمة نقض که به اعتبار استحکام هست، با این‌که یقین بما هو طریقٌ اخذ شده باشد منافات ندارد و ما دلیل نداریم و ظاهر یقین هم این هست که یقین بما هو طریق هست. اخذ یقین بما هو صفةٌ خاص و این خلاف ظاهر هست و بنابراین. حالا صرفنظر از این‌که تفکیک بین. اینها حالا همه روی این مبنا هست که با این تفسیری که متعارف هست، برای فرق بین قطع طریقی، قطع موضوع طریقی و قطع موضوع صفتی قرار بدهیم. یک تفسیر دیگری مرحوم حاج شیخ در درر دارند که آن را دیگر من وارد بحثش نمی‌شوم، بحثش متفاوت است. ایشان اصلاً به یک گونة دیگری بین قطع موضوعی طریقی و موضوعی صفتی فرق می‌گذارد که به این معنا هیچ دلیلی ما نداریم که اینجا قطع موضوع صفتی باشد. آن بحث را مرحوم حاج شیخ بماند.

من به نظرم شاید قوی‌ترین وجه این وجوهی که اینجا ذکر شد همین هست که در دلیل استصحاب ولو قطع اخذ شده، قطع بما هو طریق للواقع اخذ شده. و بنابراین ادلة اثباتی هم با این مطلب سازگار هست، بنابراین اماره جایگزین، اگر یقین، به جای یقین سابق امارة معتبره بر حالت سابقه داشته باشیم استصحاب جاری می‌شود.

یک چیز در پرانتز عرض بکنم فقط اشارة اجمالی می‌کنم و تفصیلش باشد. آقای صدر تکیة عمده‌اش به همان استصحاب اهتمام بود که ما عرض می‌کردیم استصحاب اهتمام با توجه به این‌که اهتمام ناشی از اماره غیر از اهتمام ناشی از استصحاب هست، اینجا استصحاب به نحو کلی قسم ثالث باید اجرا بشود که آن اشکالات استصحاب کلی قسم ثالث را داریم. این اشکال بعداً مراجعه کردیم دیدم در کلام آقای آسید محمود هاشمی هم وارد شده و آمده. حالا من به طور کلی می‌خواهم بگویم عرفاً یا عقلاً در جایی که یک حکمی به علت خاصی هست، وقتی علت تغییر می‌کند، آن حکم هم تغییر می‌کند. حکم ظاهری. اهتمام در ناشی از وجود اماره در موارد اماره، اهتمامی که به خاطر وجود اماره هست غیر از اهتمامی است که به خاطر موضوع استصحاب هست. و این دو تا متفاوت است و نمی‌شود اینها را یکی دانست. خب این کلام آقای هاشمی هم اشاره کردند. آقای هاشمی اشکال دیگری هم مطرح می‌کنند، به نظرم آن اشکال وارد نیست مراجعه بفرمایید به کلام آقای هاشمی، آن اشکالش را مد نظر داشته باشید. خب دیگر این بحث را جمع.

آقای صدر اینجا یک تتمه‌ای دارند، این تتمه این است که اصلاً آیا این اشکال در همة موارد آیا وارد می‌شود یا وارد نمی‌شود. که این می‌خواهند بفرمایند که اصل این اشکال در همة موارد وارد نمی‌شود. در اکثر موارد این اشکال وارد نمی‌شود. در اینجا بین کلام آقای حائری و کلام آقای هاشمی در تقریب مرحوم آقای صدر تفاوتی وجود دارد. و به نظرم کلام آقای هاشمی درست‌تر هست. حالا توضیح می‌دهم.

در کلام آقای هاشمی اینجوری مطرح شده که یک موقعی ما استصحاب می‌خواهیم بکنیم، استصحاب در یک شبهة موضوعیه است. زید قبلاً زنده بوده نمی‌دانیم هنوز زنده هست یا زنده نیست، می‌خواهیم زنده بودن زید قبلاً با اماره اثبات شده. ما می‌خواهیم استصحاب کنیم بقای حیات زید را و شک داریم که زید هنوز زنده هست یا زنده نیست، خب این اشکال پیش می‌آید که اگر استصحاب یقین سابق نداشته باشیم، با اماره‌ای حالت سابقه اثبات شده باشد آن اشکالاتی که مطرح بود را می‌آوریم.

اما اگر نه ما شک در ناقض شرعی داشته باشیم. شک در ناقض شرعی داشته باشیم ۴ صورت ایشان تصویر می‌کند. یکی این‌که اصل آن یقین سابق ما مربوط به شبهة حکمیه باشد، شک ما مربوط به شبهة حکمیه باشد، یا هر دو شبهة موضوعیه باشند. یا یکی‌شان موضوعیه، یکی‌شان حکمیه، و مفصل بحث می‌کنند و می‌فرمایند فقط در جایی که استصحاب، هم یقین سابق ما شبهه‌اش حکمیه باشد و هم شک ما به نحو شبهة حکمیه باشد فقط در آنجاها استصحاب جاری می‌شود. و در مورد این‌که در صورت دیگر استصحاب جاری نمی‌شود توضیحاتی می‌دهند. من فقط یک صورتش را اینجا بحثش را مطرح می‌کنم، به نظرم این تا حدودی روشن می‌کند که آیا این کلام ایشان درست هست یا درست نیست.

تقریبی که در این یک مورد مطرح می‌کنند، حالا در جایی که ما یقین داریم اماره. اماره به نحو شبهة موضوعیه دال بر مطلبی هست. اماره دلالت دارد بر این‌که مثلاً من قبلاً وضو داشتم. اماره‌ای دال هست بر این‌که من قبلاً وضو داشتم. حالا شک می‌کنم که ناقضی برای این وضوی من آمده است یا ناقضی برای وضوی من نیامده است. ایشان می‌فرماید که در اینجا ما می‌توانیم استصحاب عدم ناقض را بکنیم. چون اماره‌ای که ما داریم این اماره ولو دال بر حالت سابقه است فقط، اماره دال بر حدوث طهارت است. ولی چون بین حدوث و بقاء در صورت عدم وجود ناقض ملازمه هست. اگر ناقضی نیامده باشد ملازمه وجود دارد. بنابراین اماره در واقع دال هست بر این‌که آن طهارت سابقه در فرض عدم ناقض باقی هست. چون مثبتات امارات حجت هست. اماره لوازمش را هم اثبات می‌کند. وقتی اماره لوازمش را اثبات کرد بنابراین ما می‌توانیم، اینجا شبهه چی بود؟ این حالا بیان آقای حائری به این شکل وارد شده که اصل اشکال این بود که شما می‌گفتید که آیا حکم واقعی را استصحاب می‌کنیم. نسبت به حکم واقعی یقین سابق نداریم. حکم ظاهری را استصحاب می‌کنید، نسبت به حکم ظاهری شک نداریم ما می‌دانیم این حکم ظاهری مرتفع شده و از بین رفته. در اینجا ما شق دوم اختیار می‌کنیم. می‌گوییم نسبت به حکم ظاهری استصحاب را جاری می‌کنیم و اینجا شک داریم. و اینجور نیست که شک نداشته باشیم، استصحاب حکم ظاهری را می‌کنیم. یا به تعبیر دیگر استصحاب منقّح موضوع را می‌کنیم. چون موضوع حکم ظاهری حدوثی هست که ناقض نیامده باشد. طهارتی که ناقض نیامده باشد آن را، آن موضوع هست برای این‌که هنوز طاهر باشد. ما نمی‌دانیم آیا طهارتی که ناقض نیامده است موجود هست یا موجود نیست، استصحاب می‌کنیم برای اثبات این حکم ظاهری. این منقح موضوع هست و بنابراین حکم به این شکل جاری می‌شود.

خب این را در کلام آقای حائری یک قدری روشن‌تر بیان شده، و در کلام آقای هاشمی هم به اجمال این توضیح داده شده. ولی یک تفاوتی بین کلام آقای هاشمی و کلام آقای حائری هست که از این جهت کلام آقای هاشمی بهتر است. آن این است که کلام آقای حائری این تفصیلی را که بین شبهة شک ما در شبهة موضوعیه باشد و شک ما در ناقض شرعی باشد اصلاً نیاورده. از اوّل گفته چهار صورت داریم، در این ۴ صورت ۳ صورتش را وارد نمی‌شود فقط در جایی که شک ما در شبهة حکمیه باشد، یعنی امارة ما دال بر شبهة حکمیه باشد و شک ما به نحو شبهة حکمیه باشد فقط در این صورت حکم آن می‌آید. در حالی که اگر امارة‌ما دال بر شبهة موضوعیه باشد، شک ما هم در شبهة موضوعیه باشد، ولی نه به نحو ناقض شرعی. ما یقین داریم که زید قبلاً زنده بوده، الآن نمی‌دانیم زنده هست یا زنده نیست خب همین اشکال وارد می‌شود دیگر. البته مطلب دقیق‌تر این هست که بحث را به ناقض شرعی اختصاص ندهیم این ۴ صورت را. یک موقع مقتضی احراز نشده است، شک ما در وجود مقتضی هست بقاءً. در بقای شیء ما هنوز شک داریم. به دلیل این‌که اصل مقتضی بقاء احراز نشده. یک موقعی مقتضی بقاء احراز شده، اگر شیء باقی نباشد به خاطر وجود رافع و ناقض هست. حالا آن ناقضش می‌خواهد شرعی باشد، می‌خواهد ناقضش عرفی باشد. ناقضش غیر شرعی باشد هر چی باشد، این تفاوتی در این بحث ندارد. استصحاب عدم ناقض را که ما می‌خواهیم جاری کنیم یا بفرمایید استصحاب منقّح موضوع را می‌خواهید جاری کنید فرقی ندارد که آن ناقضی که در موضوع شیء اخذ شده ناقض شرعی باشد یا ناقض غیر شرعی باشد. هیچ تفاوتی از این جهت ندارد و به نظر می‌رسد که، چون اصل قضیه این هست که تقریب این بود که اماره‌ای که دال بر حدوث هست بالملازمة دال بر بقاء لو لا حدوث المانع، لو لا حدوث الناقض دال بر این مطلب هم هست. حالا آن ناقض شرعی باشد، ناقض غیر شرعی باشد، در این دلالت اماره تفاوتی ندارد. بنابراین اگر ما بخواهیم بگوییم اشکال نمی‌آید، اشکال را باید بگوییم در جایی که اصلاً شک در ناقض هست، حالا چه ناقض شرعی باشد چه ناقضش غیر شرعی باشد نمی‌آید. به دلیل این تقریبی که آقای صدر اینجا این تقریب را فرمودند.

حالا آیا این اشکال، اشکال واردی هست اصلاً یا اشکال واردی نیست، این را ان شاء الله در جلسة آینده در موردش صحبت می‌کنیم. بحث خیلی زیادی ندارد، من دیگر این سؤال مختلفی که آقای صدر مطرح کردند را مطرح نمی‌کنم، ملاحظه بفرمایید، ما این، حالا در جلسة بعد اگر دقت بکنید آن نکته‌ای که خواهم گفت، آن نکته، نکتة عامی است. یک مقداری این را ملخّص می‌کنم که برویم بحث آینده که. حالا ببینم در کلمات آقایان دیگر در مورد استصحابی که در مواردی که حالت سابقه با اماره ثابت شده نکتة قابل توجهی که نیاز به طرح در کلاس دارد وجود دارد یا وجود ندارد. آقای حائری در مبانی الاحکام ملاحظه بفرمایید، وجوه مختلف را فقط ذکر می‌کنند بدون بررسی کردن. ۵، ۶ تا وجه ذکر می‌کنند آن وجوهی که برای حل مشکل ذکر شده می‌گویند ما بدون این‌که بخواهیم مناقشه کنیم فقط آن وجوه را تیتروار نقل می‌کنم. حالا بعضی از وجوهی که من جمله بحثی که در کلام آقای حکیم هست، این‌که استصحاب، در کلام آقای حکیم نقل کردیم. من کلام آقای سعید حکیم را، اصل بحثش را ندیدم، می‌بینم اگر نکتة قابل توجهی داشت در جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان